روزنامه شرق

هنر . ادبیات

گفت‌وگو با سروش حبیبی به مناسبت انتشار «قمارباز» فیودور داستایفسکی — صفحه ۸

درباره «یاکوب فون گونتن» اثر روبرت والزر — صفحه ۸

روزنامه — صفحه ۱۰

روزنه آبی

در صدمین سال شهادت ستارخان

نمایش «عیار مشروطه» در سینماحقیقت

شرق: در صدمین سالگرد شهادت ستارخان، فیلم مستند «عیار مشروطه» از تولیدات جدید مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی به کارگردانی «محمود یارمحمدلو»، برای اولین‌بار در بخش مسابقه ملی مستندهای بلند هشتمین‌دوره جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت روی پرده می‌رود. مستند بلند «عیار مشروطه» نگاهی دارد به زندگی و سرانجام «ستارخان» در مسیر پرتب‌وتاب نهضت مشروطه و اینکه ستار قره‌داغی چگونه سردار ملی «ستارخان» شد؛ ستارخانی که یکی از رهبران نهضت مشروطه در آذربایجان شد؛ او که هم عیار مشروطه است و هم عیّار مشروطه.

معرفی فیلم‌های «مسابقه بین‌الملل» سینماحقیقت

شرق: در بخش مسابقه بین‌الملل جشنواره، ۳۰ فیلم مستند از ۲۳ کشور جهان پذیرفته شدند که از این تعداد، ۱۳ فیلم در بخش مستندهای کوتاه، ۹ فیلم در بخش مستندهای نیمه‌بلند و هشت فیلم نیز در بخش مستندهای بلند به رقابت خواهند پرداخت. کشورهای فرانسه و لهستان با پذیرش چهار فیلم مستند در بخش مسابقه بین‌الملل جشنواره سینماحقیقت، رکورددار هستند. اسپانیا، ایتالیا و روسیه هم دو فیلم در بخش رقابتی جشنواره دارند. اسامی فیلم‌های بخش «مسابقه بین‌الملل» هشتمین دوره جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت به این شرح است:

- مستندهای کوتاه (۳۰-):
آخرین روزهای پیتر برگمان (سیاران کاسیدی/ ایرلند)، برنشنایر (دانیل اسدی‌فائزی/ آلمان)، پشت فرمان (الیسه لیکر/ تاجیکستان، استونی)، دودکش سفید (یانی پلتونن/ فنلاند)، دهان شیر باز می‌شود (لوسی واکر/ آمریکا)، رام‌کننده ماهی (روژه گومز، دنی رسینس/ اسپانیا)، زمستان (کریستینا پیچی/ روسیه)، سمت چپ صورت (مارسین بورتکیه‌ویژ/ لهستان)، فیلم کوتاهی درباره زندگی (لیلا پاکال‌نینا/ لتونی)، گوران (روبرتو سانته‌گودا/صربستان)،مینریتا(رائول دولافوئنتا/ اسپانیا)، نوما (کریستیانا پرشون/ اتریش)، همسایه (اسلاوا کایریلوف/روسیه)

- مستندهای نیمه‌بلند (۳۰ تا ۶۰): در تعقیب باد (فیلیپو تیکوزی/ ایتالیا)، رهبران (پاول فردک/ لهستان)، سالومه (یرسا روکا فانبرگ/ ایسلند)، قرار ملاقات (افسانه سالاری/ فرانسه، ایران)، کوچیسا (کرستن ژیار/ بلژیک)، گرافیتی، هنر بیان (سیسیل گامار/ فرانسه)، مسیر تاکسی (آلیسیا هاریسون/ فرانسه)، ورداد ۱۲. ۵۲۸ (پائولا ساکه‌تا، پیو روبلس/ برزیل)، وعده یک کودک شاد (پیوتر موراوسکی، ریشارد کاژینسکی/ لهستان)

- مستندهای بلند (۶۰+): آریل (لورا باری/ کانادا)، حکایت آقای عشق (داگمار اسمرزووا/ جمهوری چک)، دو مادربزرگ خشمگین (هاوارد بوستنس/ نروژ)، قطار مسکو (والنتینا پدیچینی/ایتالیا،انگلستان)، گورستان ماشین (نادیژ تربیا/ فرانسه)، مردان و توپ‌ها (کریستوف کواچ/ مجارستان)، مرد یخی (کارولینا کامپولوپو/ اروگوئه)، مردی که فرشته‌ها را به پرواز درآورد(ویکتوریا ژیمانسکا/لهستان)

عمق میدان

نگاهی به «ماهی‌وگربه» ساخته شهرام مکری

سایه سنگین فرم بر محتوا

سحر عصرآزاد

«ماهی‌وگربه» فیلمی فرم‌گرا و تجربه‌ای جدید در سینمای ایران است؛ البته نه در کارنامه کارگردانش، چراکه این فرم را در آثار کوتاهش تجربه کرده است. شهرام مکری به گواهی نخستین آثار کوتاهش، فیلمسازی است تجربه‌گرا با ایده‌های خاص در فرم و روایت و دغدغه‌های منحصربه‌فرد در فیلمسازی. کارگردانی که در دهه ۸۰ با آثار کوتاه «برق گرفتگی و مگس»، «طوفان سنجاقک»، «محدوده دایره»، «آندوسی» و «خام، پخته، سوخته» بر این ویژگی خود صحه گذاشت. مکری در مسیر فیلمسازی خود، حرکتی از مضمون و محتوا به سمت فرم داشت و با کمرنگ‌شدن داستان به تدریج اجرا و فرم واجد اهمیت بیشتری در آثار او شدند. در «طوفان سنجاقک» شاهد روایت‌های مختلف از چگونگی یک اتفاق و احتمال‌های ممکن از زوایای مختلف هستیم که در این میان شیوه اجرا و فرمی که برای کارگردانی انتخاب شده به گونه‌ای با روایت داستانی پیوند می‌خورد که حاکی از توجه یکسان فیلمساز به فرم و محتوا و یک روایت داستانی با اجرایی بدیع است.

اما با «محدوده دایره» و «آندوسی» به‌تدریج روایت داستانی دراماتیک به شیوه خاص مکری و از زاویه نگاه ویژه او، جای خود را به روایتی کمرنگ در حد شرح‌وبسط یک موقعیت نمایشی داد که تنها بستری برای تجربه فرم‌های جدید و البته این بار فرم دایره‌ای در اجرا و کارگردانی بود. فرمی که در «محدوده دایره» در طول طی کردن راهرو یک دانشگاه، رابطه تکرارشونده دانشجویان را در موقعیت‌های روزمره و معمول دنبال می‌کند تا با حفظ راکورد و زمان روی‌دادن اتفاقات، به همان نقطه اولیه و چینش ابتدایی بازگردد.

مکری به‌گونه‌ای مسحور این فرم شد که در «آندوسی» نیز به گونه‌ای آن را تکرار کرد و با محور قراردادن یک عروس و داماد در خانه ساحلی تلاش کرد تجربه برداشت یک‌پلان - سکانس را به‌گونه‌ای دیگر تجربه کند و از اتفاق‌های جزیی و به ظاهر دراماتیک تنها برای رسیدن به اجرایی دقیق و هوشمندانه از فرمی که مورد نظرش بود برسد.

در این میان شهرام مکری ساخت دو مستند «مساله این است» و «اردک آبی» را نیز تجربه کرد. «مساله این است» در دوره موفق فیلم‌های «یک‌فیلم، یک‌تجربه» به پشت صحنه فیلم سینمایی «بودن یا نبودن» کیانوش عیاری با محوریت سکانس پلکان می‌پرداخت. تکیه بر گفت‌وگوی عیاری و یک‌منتقد جوان درباره سکانس پلکان و تمرکز بر این صحنه به‌عنوان یک فرم و ساختار اجرایی و البته اهمیت دراماتیک و تماتیک آن، همچنان دغدغه‌های فرمیک مکری را در نگاه دوباره به یک‌فیلم برجسته سینمای ایران مشخص می‌کرد.

«اشکان، انگشتر متبرک و چند داستان دیگر» نخستین فیلم بلند مکری است که در عین روایت داستانی نامتعارف و به ظاهر ناپیوسته اما قلاب‌های خاصی برای پیوند دراماتیک بین رویدادهای فیلم می‌توان در آن یافت، هرچند رسیدن به یک مفهوم محوری و مرکزی حتی به شکل درونی و در زیرلایه‌های این فیلم به سختی امکانپذیر است.

این نکته نه به‌عنوان نقطه‌ضعف و قوت، بلکه به‌عنوان ویژگی فیلم‌های مکری قابل ذکر است، چراکه او فیلمسازی است که در درجه‌اول به خاطر تجربه فرم‌های جدید و ساختار اجرایی فیلم می‌سازد نه لزوما دغدغه‌مندی مفهومی و مضمونی و احتمالا علاقه به روایت داستانی دراماتیک.

این ویژگی را می‌توان در جدیدترین ساخته تحسین‌شده او -«ماهی‌وگربه»- نیز ردیابی کرد؛ فیلمی که از عناصر دراماتیک فیلم‌های معمایی، تعلیقی و ترسناک بهره‌می‌برد و به فراخور خرده‌داستان‌های فرعی که در طول مسیر توسط کاراکترهای متعدد روایت می‌شود، پیشنهادهای متفاوتی به مخاطب می‌دهد که همه فقط به‌عنوان نشانه و کد اولیه‌ای هستند که قرار نیست در فیلم کارکرد دراماتیک پیدا کنند.

مکری این بار فرم دایره‌ای مورد علاقه‌اش را در زمان واقعی و نزدیک به استاندارد یک فیلم بلند سینمایی تجربه کرده و برای همراه‌کردن مخاطب با این فرم نیاز به بستر قصه‌ای داشته که بتواند کنجکاوی مخاطب را تحریک کرده و به‌واسطه پرسش‌های ایجاد شده او را وادار به همراهی کند. این بستر، قصه چند ساعته گروهی جوان است که برای شرکت در مسابقه پرواز بادبادک‌ها در یک کمپ شمالی دورهم جمع شده‌اند و این قصه با ماجرای رستوران مرموز تعطیل شده در همان حوالی تلاقی می‌کند.

به‌همین‌دلیل فیلم شروع تاثیرگذاری دارد و با ایجاد کنجکاوی توسط میان‌نویس و اخبار روزنامه درباره رستوران و شروع فیلم با یکی از پیرمردان مرموز صاحب رستوران، قلابش به مخاطب‌گیر می‌کند. پس از این شروع همراهی با کاراکترهای متعدد فیلم آغاز می‌شود که در بزنگاه‌های لازم جای خود را به دیگری می‌دهند. با توجه به فرصت کوتاهی که برای همراهی با هریک از این کاراکترها وجود دارد و نمی‌تواند شناخت عمیقی از آنها نه در ذهن مخاطب و نه در شخصیت‌پردازی شکل بگیرد، در لحظات همراهی کاراکترها مرتب در حال حرف‌زدن هستند و در واقع ذهن مخاطب را از اندیشیدن به ارتباط دراماتیک رویدادهای پیش رو بازمی‌دارند تا صرفا آنچه مقابل دوربین اتفاق می‌افتد اهمیت پیدا کند. پس از دنبال‌کردن زنجیره‌ای از کاراکترها و رویدادهای جزیی و دیالوگ‌هایی که به منظور نشانه‌گذاری یک موقعیت طراحی شده‌اند با تغییر زاویه دید دوربین و همراهی با کاراکتری دیگر، این بار بدون آنکه روایت به شکل طبیعی به عقب برگردانده شود، رویدادهایی که تا به حال دیده‌ایم از زاویه دید جدید به تصویر درمی‌آید که باعث می‌شود همان رویدادهای جزیی و دیالوگ‌های نشانه‌گذاری شده به بازخوانی این موقعیت از زاویه نگاهی دیگر کمک کنند. در این میان هرچند تلاقی کاراکترهای دوخط داستانی و یادآوری اینکه دانشجویی به نام مارال از صبح ناپدید شده و رفتارهای مرموز پیرمردهای رستوران‌دار، می‌تواند تعلیقی در روند این اتفاقات فرمی زنجیره‌وار وارد کند اما درامی که بتواند این حجم از کاراکتر، دیالوگ، روابط، اتفاقات جزیی و... را به یکدیگر پیوند بدهد وجود ندارد.

ادامه در صفحه ۱۱

عکس: امیر علیدی

شهاب حسینی
بازیگر و کارگردان «ساکن طبقه وسط»:

دغدغه فیلمسازی دارم

فرانک آرتا

شهاب حسینی بعد از سال‌ها بازیگری که اتفاقا در این مسیر کارنامه قابل‌قبولی دارد و ثابت کرده بازیگر خوبی است، به فیلمسازی روی آورد. البته ساخت فیلم توسط بازیگران سینما، وسوسه‌ای است که دست‌کم برخی‌ها آن را جامه‌عمل می‌پوشانند. شهاب حسینی هم با ساخت فیلم «ساکن طبقه وسط» ثابت کرد چنین وسوسه‌ای دارد. منتها آن چیزی که بیننده را کنجکاو می‌کند، این است که آیا شاهد فیلم دوم او خواهیم بود و این حرکت ادامه‌دار خواهد بود؟ ضمن اینکه فیلمنامه‌ای که در فیلم نخست خود انتخاب کرده، بنا برگفته خودش بیانگر دغدغه‌هایش در عرصه سینماست. با توجه به اکران فیلم «ساکن طبقه وسط» با او به گفت‌وگو نشستیم:

واقعا دغدغه فیلمسازی دارید یا کار دلی انجام دادید؟

از شما تشکر می‌کنم که واژه «فیلمسازی» را به کار بردید و نه «کارگردانی» را.

چرا؟

چون کارگردانی بیشتر یک عنوان محسوب می‌شود؛ ولی به نظر من فیلمسازی، دغدغه است. اگر بخواهیم برای هر حرفه‌ای، مسیر متعالی همراه با تکامل را در نظر بگیریم، تصور می‌کنم در سینما نزدیک‌شدن به اصلی‌ترین پایه‌هایی که در فیلمسازی همیشه مطرح می‌شود، کارگردانی است. به عنوان مثال بازیگرانی در سینما هستند که به کارگردان‌های خوب تبدیل شده‌اند. این نکته برای من ارزش و اهمیت دارد. تصور می‌کردم اگر روزی قرار باشد مسیر فعالیت هنری‌ام به شکل متعالی ادامه یابد و در جهت تکامل پیش برود، آینده آن را فیلمسازی می‌دانم؛ یعنی به تالیف رسید و باورها و نگرش خود را به تصویر کشاند.

البته این نکته‌ای که به‌آن اشاره کردید، شکل آرمانی و مطلوب است. هرچند نمونه‌هایی در تاریخ سینما داریم که بازیگران صاحب‌سبک، کارگردانان خوبی نشدند. اما عکسش هم وجود دارد که نمونه قابل ستایش آن، کلینت ایستوود است که هم بازیگر و هم فیلمساز خوبی است و تا امروز حرفی برای گفتن داشته.

به نکته درستی اشاره کردید. کلینت ایستوود نمونه مناسبی است. همین نمونه کافی‌ست که امید داشته باشیم در این مسیر قرار گیریم.

ظاهرا با ساخت فیلم «ساکن طبقه وسط» وارد مسیر موردعلاقه‌تان شدید. اما آنگونه که فیلمنامه‌نویس فیلم اظهار کردند، ۱۰سال پیش قرار بود همین فیلمنامه را آقای محمدهادی کریمی کارگردانی کنند و شما بازیگر آن باشید. اما ظاهرا نتیجه عکس شد؟

بله. آن‌موقع چنین قصدی وجود داشت. منتها هنگامی که من فیلمنامه را خواندم، آنقدر هیجان‌زده شدم که گفتم دوست دارم این فیلمنامه را بسازم.

در دنیای فیلمتان سعی کردید به حد اعلای تفکر بشری، از خاوردور گرفته تا باختر نقب بزنید تا در جست‌وجوی انسان کامل باشید و در حقیقت به مدینه‌فاضله بپیوندید. طرحی که روی پیراهن بازیگر نخست فیلم نقش بسته، برگرفته از تابلو «خلقت انسان» میکل آنژ است. درواقع قهرمان فیلم، قله‌های تفکر جهان- شرق و غرب -را درنوردید تا بتواند به آرامش برسد. اینگونه نگاه حاکی از جسارت نیست؟

شما وقتی وارد وادی هنر می‌شوید، بیش از هر چیز دیگر عشق را می‌توانید تجربه کنید. پای عشق که به میان می‌آید، مرزها، نژادهای مختلف و تفاوت‌ها از بین می‌روند. کلیت فیلم کثرتی است که در قالب وحدت متجلی می‌شود. همان‌چیزی که منظور پروردگار در آفرینش بوده. یعنی در عین کثرتی که می‌بینید همه‌چیز در یک مسیر درحال حرکت است.

یعنی آفرینش تا امروز سیر خطی داشته است؟

بله. ما همه روی به سوی مقصدی داریم. از خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم. وقتی پای هنر به میان می‌آید که آبشخور اصلی آن عشق است، دیگر برایتان اهمیت ندارد چه می‌گویید. فرهنگ شرق و غرب در تعاطی با اشتراکات انسانی مرز نمی‌شناسد. مفاهیمی مثل عشق، نفرت، خیانت، وفاداری، شهامت و بزدلی مرزها را درنوردیدند. در حقیقت در فیلمنامه، آقای کریمی روی موضوعی در جغرافیای خاصی دست نمی‌گذارد.

اما ارجاعات در این فیلم آنقدر زیاد است که برای آن می‌توان فیلمی جداگانه ساخت؟

انسان در طول حیات گستره دریافت‌هایش بیشتروبیشتر می‌شود. به عنوان مثال وقتی می‌خواهید لباسی را از فروشگاه کوچکی بخرید راحت‌تر به انتخاب دست می‌زنید تا زمانی که وارد فروشگاه فوق بزرگ می‌شود. چون تنوع آنقدر زیاد است که انتخاب را سخت‌تر می‌کند. انسان‌ها در دوره‌های گذشته رسیدن به حقیقت برایشان ساده‌تر بود. مثلا از طریق خوانش کتاب‌ها، تلمذ استادی بزرگ یا با سفرهای متعدد به آنچه می‌خواستند، دست می‌یافتند. اما انسان امروز کارش از انسان دیروز سخت‌تر است. چون با حجم گسترده‌تری از اطلاعات روبه‌رو است. بنابراین فیلم «ساکن طبقه وسط» اشاره‌ای معنایی به زیست انسان امروزی می‌کند که همان سرگشتگی است. حالا چرا من این المان‌ها را در نظر می‌گیرم، چون فیلمنامه‌ای است که توسط هم‌نسل خودم نوشته شده است. ما در مقطعی که رشد کردیم و باورهایمان شکل گرفت، سرگشتگی‌هایی از همین جنس را تجربه کردیم. بحث تقابل فرهنگ غرب و شرق نبوده، بلکه بحث تعدد چیزهایی بوده که در شکل‌گیری شخصیت ما موثر بودند. به عنوان مثال گرایشات آرمانی و ایمانی در ما به وجود آمده، اما باعث شده تمایل پیدا کنیم به سینما، موسیقی و کلا هنر. ما تنها کاری که باید می‌کردیم این بوده که میان اینها تعادل برقرار کنیم.

متوجه ارجاعات فیلمتان شدم. اینکه مثلا در فیلم به‌جای استفاده از افراد مشهوری همچون «لیدی‌گاگا»، از «بوچلی» نام بردید یا از گروه پینک‌فلوید که با حرکت خودشان جریان آموزش را در انگلستان زیر سوال بردند، یاد کردید. اما بحث من چیز دیگری است؟

مثلا پینک‌فلوید در آلبوم The Wall می‌پرسد اصلا بلای خانمانسوزی همچون جنگ‌جهانی‌دوم چرا باید اتفاق بیفتد؟ جنگ‌جهانی‌دوم از سال ۱۹۳۹ شروع و در سال ۱۹۴۵ تمام شد. اما آثار مخربش تا ۵۰سال بعد هم ادامه داشت. به‌هرحال هنر می‌تواند آگاهی‌بخش باشد. یعنی درواقع از همه عناصر سرگرم‌کننده استفاده می‌کند تا به اعتلای انسانیت کمک کند و در پیشبرد انسان‌ها و جوامع گامی هرچند کوچک بردارد. کما‌اینکه این فیلم می‌تواند موضوعاتی را طرح کند تا مخاطب دنبال آن برود و در موردش اطلاعات بیشتری کسب کند و دست‌کم اینکه به دانش خود اضافه کند.

می‌خواهم با فیلم «هامون» مقایسه‌ای کنم. فیلم «هامون» در دهه ۶۰خورشیدی به همین سرگشتگی انسان امروزی اشاره کرد که خیلی جلوتر از زمان خودش بود. اما در فیلم «ساکن طبقه وسط» آنقدر تعداد نماها و ارجاعات زیاد است که تماشاگر می‌ماند. کات‌های پی‌درپی و مداوم خود را دارد. شخصیت نویسنده میل به جاودانگی دارد، کتاب زیاد می‌خواند، اما خصلت‌های ناپسندی دارد، مثل صحنه‌ای که با حرکات انگشتان دست زنی متوجه می‌شویم که به زنش خیانت کرده و در نهایت زنش از او جدا می‌شود. در حقیقت شخصیتی است که در تضاد با آرمان‌هایش است؟

به دلیل حجم شرایط امروزی ماست. به فیلم «هامون» اشاره کردید که در زمان خودش فیلم پیشرویی بود. روایت جذابی داشت و بی‌گمان جزو ۱۰فیلم برتر تاریخ سینمای ایران است. آقای مهرجویی هم در آن زمان فیلمی را براساس شرایط ساختند که سیالیت ذهن در آن وجود دارد. اما اگر ساده‌تر روایت می‌شود به‌خاطر فضای کلی جامعه هم هست. فضای کلی جامعه در دهه ۶۰ با امروز متفاوت است. اگر ۱۰سال دیگر کسی بخواهد فیلمی در مورد جریان سیال ذهن بسازد، قطعا «ساکن طبقه وسط» در مقابل آن فیلم ساده‌ای خواهد بود. چون باز تغییر خواهد کرد. واقعیت این است که شخصیت فیلم جدا از دنیای امروزی ما نیست. اصولا من به آثاری علاقه‌مندم که مخاطب را بیش از اینکه وادار به قضاوت کند، در مورد خودش به چالش بکشاند.

یعنی درگیر شود؟

بله. همه ما، محصول تفکر و اندیشه خودمان هستیم. حضرت‌علی(ع) می‌فرمایند: «عاقبت همان می‌شوی که می‌اندیشی» به همین دلیل احساس می‌کنم اگر آثار هنری و سینمایی بتوانند انسان‌ها را بدون درنظرگرفتن شرایط اطرافشان با خودشان و دنیای عظیم درونشان - که به‌تمام‌معنا عظیم است - نزدیک کنند، کار بزرگ و قابل دفاعی‌اند. اگر هرکس در زندگی خود موفق به شناخت خودش شود به نظرم «فلک از بهر عاشقان گردد/ بهر عشقست گنبد دوار». به‌هرحال چون تمام آن چیزی که هست، پیرو اندیشه‌هاست. پس اگر هر اثر هنری این مسایل را مدنظر بگیرد که سرچشمه مسایل را مورد تغییر و تحول قرار دهد که همان تفکر انسان‌هاست، می‌تواند گامی در مسیر بهبود این شرایط اسفناک امروزی بردارد.

نقش‌ها ۱۰سالی است که درونم ته‌نشین شده‌اند. در حقیقت با فیلمنامه مانوس شدم. باور می‌کنید خواندن فیلمنامه «ساکن طبقه وسط» برای دوستان من یک تفریح بود. حرف کم می‌آوردیم می‌گفتم حاضرید مثل رادیو آن را اجرا کنیم. چون آن زمان این تصور را نداشتم که این فیلمنامه ساخته شود! گفتم دست‌کم بگذارید حظ شنیداری از آن ببریم

خوشبختانه «ساکن طبقه وسط» فیلم دختر و پسری نیست. ذهنیت و واقعیت را به نمایش می‌گذارد که کار سختی در سینماست؛ شروع فیلم با زایش و در حقیقت آفرینش انسان است و... به این ساختار چطور رسیدید؟

به نظرم این سوال را باید از نویسنده فیلمنامه بپرسید. از دکتر کریمی بپرسید که در چه حالی بودند که این فیلمنامه را نوشتند. در حقیقت ایشان ساختار اصلی فیلم را در فیلمنامه جاری کردند. همه این ذهنیات و واقعیات در فیلمنامه موجود است. من تنها کاری که انجام دادم این بود که آنها را به همان شیرینی‌ای که در فیلمنامه بود به تصویر درآوردم. در حقیقت دکوپاژم را در تضاد با پیچیدگی‌های ظاهری فیلمنامه، خیلی ساده انتخاب کردم. چون خواستم پیچیدگی‌های دیگری را اضافه نکنم.

خودتان اصرار داشتید همراه کارگردانی، نقش‌ها را هم بازی کنید؟

بله.

به چه دلیل؟

شاید دلیلش این بود که نقش‌ها ۱۰ سالی است که درونم ته‌نشین شده‌اند. در حقیقت با فیلمنامه مانوس شدم. باور می‌کنید خواندن فیلمنامه «ساکن طبقه وسط» برای دوستان من یک تفریح بود. حرف کم می‌آوردیم می‌گفتم حاضرید مثل رادیو آن را اجرا کنیم. چون آن زمان این تصور را نداشتم که این فیلمنامه ساخته شود! گفتم دست‌کم بگذارید حظ شنیداری از آن ببریم.

البته این فیلمنامه خارج از دغدغه‌های دکتر کریمی نیست و ظاهرا شما هم چنین دغدغه‌هایی دارید. چون در کارنامه بازیگری‌تان نمره قبولی گرفتید.

ممنونم. به همین دلیل از دکتر کریمی خواستم اجازه دهد هر چیزی را که خداوند تا به امروز در کارم به من عطا کرده است- از شهرت گرفته تا محبوبیت- به‌عنوان پیشکش در خدمت مفهومی قرار بدهم که زیبایی به رشته تحریر درآید. دکتر گفتند ۲۴ساعت نوشتن این فیلمنامه طول کشید و بعد از اینکه تمام شد سه‌روز خوابیدم و استراحت کردم. حتی می‌توانم بگویم این فیلم الهام بود که به ذهن دکتر کریمی متبادر شده. بنده حقیر هم تلاشم بر این بوده که این فیلمنامه درخشان را به مخاطبان عزیز به‌درستی برسانم.

انتهای فیلم چگونه تمام شد؟

مومن‌گونه.

چرا لباس احرام می‌بینیم؟

آن ملحفه سفید است، اما تداعی‌کننده احرام است. چون در دین اسلام آن لباس نشان از عاری‌بودن از هر چیز زمینی است.

واقعیت این است که کفن است و دست‌آخر نویسنده می‌میرد؟

از دریافت‌هایی که از فیلم داشتید خوشحالم. امیدوارم مخاطب هم همین دریافت‌ها را داشته باشد. به خدا قسم که آنقدر در زندگی الطاف آشکار و نهان خداوند شامل حال همه ما شده که اول فیلم گفتیم خدایا تو خدایی و ما بنده. چه‌کار می‌توانیم برای تو بکنیم.

خب واقعا چه می‌توانستید بکنید؟

هیچ‌کاری نمی‌توانیم بکنیم، جز اینکه اول هر کاری نیتمان خدایی شود. به امید اینکه در پیشگاه او هابیل‌وار باشیم و نه همچون قابیل. امیدواریم که این اثر بتواند دوباره برای ما او را یادآوری و تداعی کند. به‌عنوان تشکر در زمان ساخت فیلم سیاوش‌وار از دل آتش گذشتیم، طوری که خیلی مسایل اتفاق افتاد و شرایط عجیبی بر فیلم حاکم شد.

چه مسایلی؟

مسایل مالی، ضیق زمان و... حتی در مقطعی فیلمبرداری قطع شد ولی خوشبختانه همه‌چیز معجزه‌آسا ادامه پیدا کرد و کار تمام شد؛ در آن مقطع آقای پازوکی که یکی از سرمایه‌گذاران فیلم هستند پیشنهادی مطرح کردند. گفتند جای زیبایی در نزدیکی شاهرود به نام جنگل ابر داریم که به درد فیلم می‌خورد. درآنجا با لوکیشنی که مثل مادر سخاوتمند بود، مواجه شدیم.

دیدتای تابلو آفرینش که روی پیراهن نویسنده است، تفاوت تفکر افلاطون (سقراط) و ارسطو را به نمایش می‌گذارد، اما در فیلم شما چه معنی می‌دهد؟

آن دست تداعی‌کننده دست خداوند است.

بازی در ۳۸نقش که انصافا گریم و طراحی لباس نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، چگونه سر از بهترین‌های گینس درآورد؟

در ابتدا کسی به‌عنوان شوخی مطرح کرد. اما بعد فکر کردیم شاید می‌تواند شوخی هم نباشد. جست‌وجو کردیم که ببینیم چنین چیزی هست یا نه؟ با آخرین رکوردی که در گینس با آن مواجه شدیم، تعداد نقش‌هایی که یک بازیگر در طی دوران حرفه‌ای‌اش بازی کرده و نه‌فقط در یک فیلم، تصور کردیم که این ادعا هم خیلی بی‌ربط نیست. امکان بررسی وجود دارد. حالا ثبت آن داستان دیگری است. اگر هم ثبت شود، افتخارش برای همه هموطنان من خواهد بود.

از روز نخست این فیلمنامه با استقبال تهیه‌کنندگان مواجه شد؟

وقتی فیلمنامه روی کاغذ بود از سوی تهیه‌کنندگان با استقبال مواجه نشد. درواقع نمی‌توانستند تصور کنند که فیلم چه خواهد شد. شاید قصه‌ای عاشقانه که در آن اتومبیل مدل‌بالا وجود داشت، به مذاق‌شان خوش‌تر می‌آمد.

آقای سماواتی چطور پای کار آمد؟

سرمایه‌گذاری توسط بخش خصوصی و توسط همه ما صورت گرفت و آقای سماواتی هم یکی از شرکای فیلم هستند. ایشان در تهیه‌کنندگی، مردانه ایستادند و گفتند نمی‌دانم این فیلم چه می‌شود اما هستم. این هستم برای ما ارزش زیادی داشت. با این حال الان کار، شش سرمایه‌گذار دارد و از این بابت خوب است. چون بخش خصوصی روی پایش ایستاد.

فکر می‌کردید مردم با فیلم ارتباط برقرار کنند؟

خب در زمان اکران فیلم در جشنواره فیلم توانست کنجکاوی‌هایی را ایجاد کند و از نظر تکنیکال توانستیم کنجکاوی نسبتا مطلوبی برای فیلم ایجاد کنیم. اما اینکه چقدر مردم فیلم را دوست داشته باشند و با آن ارتباط برقرار کنند اصلا قابل پیش‌بینی نیست. با این حال نظر همه روی چشمان من جا دارد و محترم است. ولی تصور می‌کنم بازتاب‌هایی که از تعدادی از دوستان داشتم می‌گفتند فیلمی نیست که بشود فقط یک‌بار آن را دید. شاید این، انگیزه به وجود آورد. در نهایت به نظرم ساخت آثاری از این دست با شأن و منزلت مخاطب همگونی دارد. چون مخاطب مدت‌هاست منتظر آثار خوب است. بنابراین خوشحال می‌شوم که ثمره کاری ما بتواند سینمای دوره ما را ورق بزند. آقای مهرجویی زمانی که «هامون» را ساخت سینمای دوره خودش را ورق زد. اصغر فرهادی هم با ساخت «درباره الی» و «جدایی نادر از سیمین» ورق دیگری زد.

یعنی شرایط را تغییر دادند؟

بله. اگر فرهنگ این سرزمین را کتاب قطوری در نظر بگیریم نباید مدام در یک بخش و پاراگراف درجا بزنیم. مخاطب عام سال‌های‌سال است که توسط اغلب سینماگران به‌عنوان مخاطب ناآگاه نسبت به سینما تلقی می‌شود. در صورتی که اینطور نیست. من می‌توانم آدم‌هایی را مثال بزنم که سواد سینمایی آنها به‌مراتب از ما بیشتر است. مخاطبی که به سینما می‌آید دغدغه دارد.

در جایی از فیلم دکتر (محمدهادی کریمی) خطاب به نویسنده می‌گوید، نسل شما باید از بین برود. چرا چنین چیزی می‌گوید؟

دارد کنایه تلخ می‌زند. همه شخصیت‌هایی که در فیلم معرفی می‌کنیم شخصیت تاریخی نیستند. دوستان نویسنده هم همگی دچار نوعی سرگشتگی شدند. به همین دلیل چنین حرفی می‌زند.

همکاری شما با آقای پورصمدی چگونه شکل گرفت؟

مرتضی پورصمدی استاد گرانقدرم در واقع اندیشمند و متفکری است که به‌دلیل سال‌ها اشتغال در سینمای مستند سفرهای زیادی انجام داده و ایران را مثل کف دستش می‌شناسد فیلمبردار پخته و متفکری مانند مرتضی پورصمدی کمتر دیده‌ام. او با درک شرایط فیلم و فیلمنامه در کمترین زمان ممکن در ترکیب‌بندی نور و قاب برای من راهسازی می‌کرد. ناهمواری‌های راه من را هموار می‌کرد و من فقط تخت‌گاز می‌رفتم.

علت اتفاقات جشنواره چه بود؟

زمان جشنواره فیلم من آماده نبود و مراحل فنی را پشت‌سر می‌گذاشت. اما کلا حال جشنواره خوب نبود. با بزرگان ما بد رفتار شد. پیش‌داوری‌هایی درباره فیلم‌ها صورت گرفت که باعث شد فیلم‌ها به درستی دیده نشوند. قضاوت منصفانه، هنری است که شاید هر کسی از آن برخوردار نباشد.